برای نجات جان احمد رضا جلالی

نامه چهار انجمن حقوق بشری، فرهنگی و مدنی ایرانیان ساکن بلژیک

به روسای عالی اتحادیه اروپا

در رابطه با نجات جان دکتر احمد رضا جلالی

آقای ژوزف بورل نماینده عالی اتحادیه اروپا در امور خارجی

نماینده عالی عزیز؛

گزارش روز گذشته سازمان عفو □□بین الملل و همچنین بیانیه محکمی را که امروز گزارشگران ویژه حقوق بشر سازمان ملل متحد در مورد خطر اعدام قریب الوقوع دکتر احمدرضا جلالی در ایران منتشر کردند، را مشاهده کرده اید. ما از شما فوراً می خواهیم که تمام اقدامات لازم ممکن را برای تأثیرگذاری بر مقامات ایرانی برای در

امان ماندن زندگی دکتر جلالی به کار بگیرید.

همانطور که بدون شک از آن مطلع هستید دکتر جلالی، متهم به جاسوسی و محکوم به اعدام بر اساس اعترافات به دست آمده زیر شکنجه، ظاهراً در روزهای اخیر به سلول انفرادی در زندانی دیگر منتقل شده است که معمولاً برای اعدام استفاده می شود. و به او اجازه داده شده است برای "خداحافظی" با همسرش تماس تلفنی داشته باشد.

دکتر جلالی یک شهروند سوئدی است و دارای ارتباطات شغلی محکمی با بلژیک و همچنین سوئد است. وزرای امور خارجه هر دو کشور امروز با مقامات ایرانی تماس گرفته اند و خواستار نجات جان وی هستند. ضروری است که نهادهای اتحادیه اروپا نیز در عرض چند ساعت و نه چند روز همین کار را انجام دهند. شما به عنوان رابط اصلی ایران در اتحادیه اروپا نقش مهم و ویژه ای دارید.

نجات زندگی دکتر جلالی تنها با فشار سیاسی فوری و پایدار در بالاترین سطوح می تواند انجام گیرد. ما از شما می‌خواهیم تماس های لازم را برقرار کرده و وزرای خارجه اتحادیه اروپا را سازماندهی کنید که همین کار را انجام دهند.

چهارشنبه پنج آذر ۱۳۹۹ برابر با ۲۵ نوامبر ۲۰۲۰
با احترام

انجمن امید
فدراسیون اروپرس
انجمن فرهنگی- اجتماعی پرسپولیس
انجمن دوستی ایران – بلژیک

To Mr. Josep Borrell, High Representative of the EU for Foreign Policy

Dear High Representative

You will have seen the report yesterday by Amnesty International, as well as the strong statement issued in Geneva today by the UN Human Rights Special Rapporteurs on the case of Dr. Ahmadreza Jalali, at risk of imminent execution in

Iran. We call on you urgently to take all measures at your disposal to influence the Iranian authorities to spare Dr. Jalali's life

As you are no doubt aware, Dr. Jalali was convicted of espionage and sentenced to death on the basis of confessions obtained under torture. He has apparently been moved in recent days to solitary confinement in a prison usually used for executions, and has been permitted a phone call to « say goodbye » to his wife

Dr. Jalali is a Swedish citizen with strong professional links to Belgium as well as Sweden. The Foreign Ministers of both countries have today taken contact with the Iranian authorities to call for his life to be spared. It is essential that the institutions of the EU do the same, within hours rather than days. You have a particularly important rôle to play as chief interlocutor of Iran within the EU

Dr. Jalali's life can only be saved by urgent and sustained political pressure at the highest levels. We call on you to make the necessary contacts, and to organise EU Foreign Ministers to do the same

Yours sincerely

25/11/2020
OMID ASBL

Fédération EuroPerse ASBL

Association socio-culturelle Persepolis ASBL

Amitiés belgo-iraniennes ASBL

آقای دیوید ساسولی، رئیس پارلمان اروپا

کپی نامه به:
آقای داوید مک آلیستر، رئیس کمیته روابط خارجه پارلمان اروپا
خانم ماریا آرنا، رئیس زیر کمیته حقوق بشر پارلمان اروپا
خانم کورنیلیا ارنست، رئیس گروه ایران در پارلمان اروپا

آقای رئیس؛
در حالی که پارلمان اروپا جلسه عمومی خود را برگزار می کند، ما از شما می خواهیم که فوراً تمام تدابیر لازم ممکن را برای تحت تاثیر قرار دادن مقامات ایرانی برای نجات جان دکتر احمدرضا جلالی، که در حال حاضر در ایران زندانی است و اعدام وی قریب الوقوع است، انجام دهید.

گزارش روز گذشته سازمان عفو بین الملل راجع به این موضوع و همچنین بیانیه محکمی که امروز گزارشگران ویژه سازمان ملل در ژنو صادر کرده اند را مشاهده کردید. دکتر جلالی ، متهم به جاسوسی و محکوم به اعدام بر اساس اعترافات به دست آمده زیر شکنجه، ظاهراً به سلول انفرادی در زندانی دیگر منتقل شده است که معمولاً برای اعدام استفاده می شود. و به او اجازه داده شده است برای "خداحافظی" با همسرش تماس تلفنی داشته باشد.

دکتر جلالی یک شهروند سوئدی و دارای ارتباطات شغلی محکمی با بلژیک و همچنین سوئد است. وزرای امور خارجه هر دو کشور امروز با مقامات ایرانی تماس گرفته اند و خواستار نجات جان وی هستند. ضروری است که نهادهای اتحادیه اروپا نیز در عرض چند ساعت و نه چند روز همین کار را انجام دهند.

نجات زندگی دکتر جلالی تنها با فشار سیاسی فوری و پایدار در بالاترین سطوح می تواند انجام گیرد. به همین منظور، ما از پارلمان اروپا می خواهیم که یک بحث اضطراری را در این هفته در جلسه عمومی خود پیش ببرد.

چهارشنبه پنج آذر ۱۳۹۹ برابر با ۲۵ نوامبر ۲۰۲۰
با احترام

انجمن امید
فدراسیون اروپرس
انجمن فرهنگی- اجتماعی پرسپولیس
انجمن دوستی ایران – بلژیک

متن به انگلیسی:

Mr. David Sassoli, President of the European Parliament

Copies: Mr. David McAllister, Chair of the Foreign Affairs Committee

Ms. Marie Arena, Chair of the Sub-Committee on Human Rights

Ms. Cornelia Ernst, Chair of the Parliamentary Delegation to Iran

,Mr. President

As the European Parliament meets in Plenary session, we call on you urgently to take all measures at your disposal to influence the Iranian authorities to save the life of Dr. Ahmadreza Jalali, currently detained in Iran and whose .execution may be imminent

You will have seen the report yesterday by Amnesty International on this subject, as well as the strong statement issued in Geneva today by the UN Special Rapporteurs. Dr. Jalali, convicted of espionage and sentenced to death on the basis of confessions obtained by torture, has apparently been moved to solitary confinement in a prison usually used for executions, and has been permitted a phone call to « say .goodbye » to his wife

Dr. Jalali is a Swedish citizen with strong professional links to Belgium as well as Sweden. The Foreign Ministers of both countries have today taken contact with the Iranian authorities to call for his life to be spared. It is essential that the institutions of the EU do the same, within hours .rather than days

Dr. Jalali’s life can only be saved by urgent and sustained political pressure at the highest levels. To that end, we call on the European Parliament to schedule an emergency debate .this week during its Plenary Session

Yours sincerely

25/11/2020

OMID ASBL

Fédération EuroPerse ASBL

Association socio-culturelle Persepolis ASBL

Amitiés belgo-iraniennes ASBL

توضیح– تشکل های امضا کننده انجمن هایی هستند که به لحاظ قانونی در قوانین کشور بلژیک ثبت شده اند.

دشمن شماره دو همگانی، نوشته آنتونی هورو – ویتز

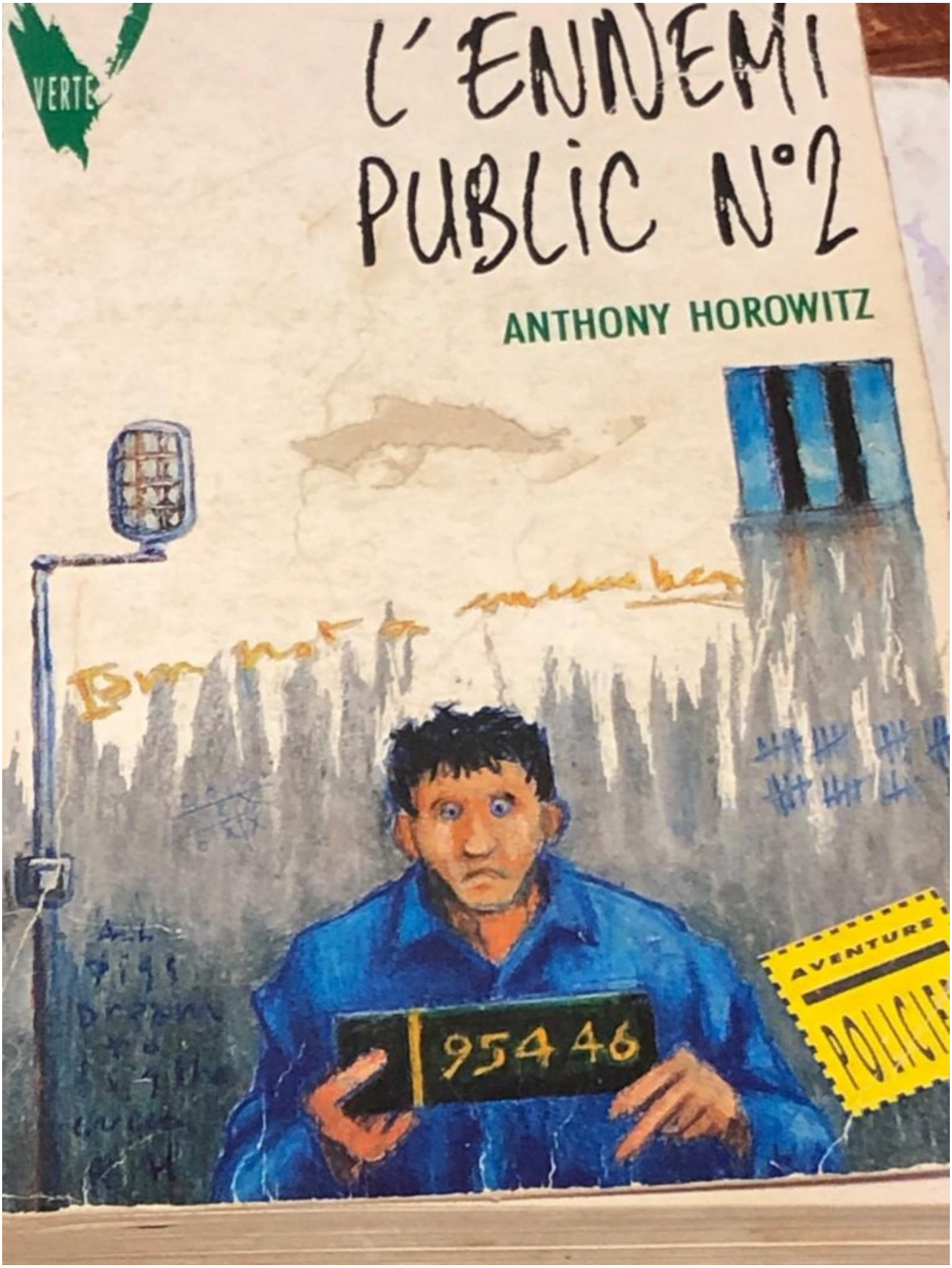

آنتونی هورو – ویتز

برگردان: انور میرستاری

آنتونی هورو ـ ویتز در سال ۱۹۵۷ زاده شده است و در لندن زندگی می کند. او داستان های بسیاری در زمینه های افسانه ای، سناریو و فیلم نامه های تلویزیونی و هم چنین رمان های فکاهی و خنده داری، برای نوجوانان نوشته است. هورو ـ ویتز برای کتاب شاهین مالت جایزه رمان پلیسی جوانان را در سال ۱۹۸۸ از آن خود کرده است.

* * *

این کتاب از روی برگردان فرانسوی« آنیک لو گویا» به زبان پارسی درآمده است. نام آن را

می توان دشمن شماره دو خلق یا مردم و یاهمگان ترجمه کرد که در هر صورت به روز و روزگار کنونی ما ایرانیان می خورد. زیرا ما یک دشمن شماره یک داشتیم که عمر و جایش را به دشمن شماره دو مردم داده است. آز آن جایی که این فرد دوم، خود دشمن بشریت و ایران است، برای رد گم کردن، پیوسته دشمن، دشمن می کند و مردم ایران را دشمن خود می انگارد. نزدیکی و همسانی دیگر این داستان نوجوانان به وضعیت کنونی ما در ایران در آن است که پلیس یک نوجوان بی پناه و دور از پدر و مادرش را از مدرسه بیرون می کشد و برای رسیدن به اهداف خود، او را قربانی کرده و به زندان فرستاده و هم سلول دشمن شماره یک می کند و نتیجه آن می شود که شاگرد دبیرستانی بیگناه به دشمن شماره دو خلق تبدیل می شود. چه بیگناهانی از کلاس های مدرسه ای و دانشگاهی به بیرون کشیده و روانه زندان ها نمی شوند؟!

در برگردان این داستان تا آن جایی که برایم شدنی بود، واژه های ساده و روان پارسی به جای واژه های روشنفکرانه غربی و آخوند پسند عربی به کار برده ام.

در این برگردان، مانند کارهای دیگرم، دین و توهومات را از قلم و مغز خود جدا و دور نگاه داشته ام. از دیدگاه من، جدایی دولت از ادیان را باید از جدایی و رهایی خود آدمی از دین آغاز کرد.

اندیشه و پندارمان، گفتارمان و رفتار و کردارمان باید جدا از ادیان باشد.

انور میرستاری

برای خوانش کتاب در روی سطر کلیک کنید

شیدان وثیق : رهایش و دشمنانش

Emancipation

رهایش

رهایی

چالشهای پیشاروی امر رهایی

شیدان وثیق

اِمانسیپاسیون[1] **رهایی** یا **رهایش** نام و نشان مبارزه‌ای است

که امروزه باید در پیش‌گیریم. این مفهوم را ما به جای مقوله «چپ» که دیگر ناشناس و تُهی از معنا شده است به کار می‌بَریم. امر رهایی اما تنها یک آرمان، آرزو و هدف برای آینده‌ای نامعلوم نیست بلکه پیکاری است که **از هم اکنون و در هر جا** باید انجام پذیرد. رهایش، چون نظریه و عمل، در نفی سوسیالیسم‌های تا کنونی، **شکل زندگی و گونه فعالیتِ دیگری** را پی می‌گیرد: در آزادی، برابری و خودمختاری. اِمانسیپاسیون، در یک کلام، جدالی است برای هم‌زیستی مشترک بشری علیه سلطه، سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، با حفظ بسیارگونگی و تک‌بودیِ[2] انسان‌ها. امروزه اما، در دنیای پُر تضاد و تَنِش کنونی، با جهانی‌شدنِ[3] غیردموکراتیک و سلطه‌گرانه، رهایی‌خواهی در برابر چالش‌هایی سخت قرار دارد. نیروهایی بزرگ و سلطه‌گر چون سرمایه‌داری، پوپولیسم، توتالیتاریسم، ناسیونالیسم و دین‌سالاری کمر به نابودی‌اش بسته‌اند. در رویارویی با این‌ها، تنها از راه پیش نهادنِ نظریه و عمل اثباتی و ایجابی است که اِمانسیپاسیون می‌تواند نام دیگر فرایندِ پایان‌ناپذیرِ «دگرگون‌شدنِ انقلابی» باشد.

1- رهایش یا گُسَست از دو گونه سوسیالیسم

رهایش، ابتدا، به معنای نقد و نفی سوسیالیسم‌های توتالیتر و رفرمیست و میراث فاجعه‌بار آن‌ها ست. گُسَست، در درجه‌ی اول، از سوسیالیسم توتالیتر است، که در پیِ انقلاب 1917 روسیه در این کشور برقرار شد و در بخشی از جهان زیر نام سوسیالیسم و کمونیسم توسعه یافت و سرانجام پس از هفتاد سال در پایان سده گذشته فرو پاشید. گُسَست، هم‌چنین، از سوسیالیسمِ رفرمیست است، که زیر عنوان سوسیال‌دموکراسی یا به طور کلی چپ، مدیریت اقتصادی – اجتماعی نظام سرمایه‌داری و نابرابری‌هایش را به دست می‌گیرد. گُسَست از این سوسیالیسم‌ها، تنها از راهِ ردِ کامل و رادیکالِ مشخصات اصلیِ آن‌هاست که می‌تواند به گونه‌ای واقعی انجام پذیرد. ویژگی‌های اصلیِ این دو سوسیالیسمِ تاریخی را بَرشماریم.

شاخص‌های اصلی سوسیالیسم توتالیتر، در خطوط کلی، عبارتند از: استقرار سرمایه‌داری دولتی؛ قدرقدرتی دولت؛ دیکتاتوری تک‌حزبی؛ سازماندهی انظباتی – ایدئولوژیکیِ توده؛ لغو آزادی و دموکراسی؛

سرکوب پلیسی و امنیتی؛ نظامی‌گری و هژمونی‌طلبی جهانی.

ویژگی‌های اصلی سوسیال‌دموکراسی در چند کلمه چنین‌اند: مدیریت سرمایه‌داری از راه پیمان همکاری بین دولت، سرمایه‌داریِ خصوصی و سندیکاها؛ حفظ نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی؛ تولیدگرایی و رشد نامحدود؛ جهانی‌سازیِ سرمایه‌دارانه و غیر دموکراتیک.

اگر گُسَست از سوسیالیسم‌های نام‌بُرده در بالا و به طور کلی از چپ سنتی پیش‌شرطی اساسی و ضروری برای مبارزه در راه اِمانسیپاسیون است، این امر اما به هیچ رو کافی نیست، چون تنها یک عمل نفی‌گرایانه است و نه ایجادی. در حقیقت رهایی‌خواهی باید خود را به گونه‌ای ایجابی و اثباتی تبیین کند تا بتواند به نیرویی مادی و معنوی تبدیل شود.

2- اِمانسیپاسیون یا رهایی از سلطه

جنبش رهایی‌خواهانه، در جهان کنونی، جنبشی اجتماعی و سیاسی، نظری و عملی، برای رهایی از سه سلطه‌ی اساسی دوران ما یعنی سرمایه‌داری، دولت[4] و مالکیت است. رهایی از همه گونه سلطه‌ها بر طبیعت و بر انسان‌ها که جزئی از طبیعت‌اند. این همه اما برای ایجاد یک شکل زندگانیِ مشترک، مشارکتی و مکفی، در نفی کار مزدبَری، تولیدگرایی و رشد نامحدود، در آزادی، برابری و خودمختاری و سرانجام در هم‌زیستی با طبیعت و حفاظت از زیست‌بوم. امروزه سلطه‌ی سرمایه‌داری، دولت و مالکیت، در شکل‌های گوناگون تاریخی و کنونیِ آن چون لیبرالیسم، تئو لیبرالیسم، سوسیالیسم دولتی و غیره، همه‌ی ارکان حیات انسان‌ها را فرا گرفته است: کار، آموزش، بهداشت، فرهنگ، بازنشستگی، امنیت، بیمه، فراغت، تفریح و غیره که با وام‌گیری از میشل فوکو، «زیست‌سیاسی»[5] می‌نامیم. این زمینه‌ها، در کلیتِ خود، زیر هدایت و آمریتِ تام و تمامِ سیستم مزدبَری، تولیدگرایی، سودآوری و کالاگراییِ قرار گرفته‌اند. این سلطه‌ها، با سلب خودمختاری و خودگردانیِ انسان‌ها در آزادی و برابری، مانع اساسیِ بهزیستی آن‌ها و شکوفا شدنِ توانایی‌هایِ‌شان می‌شوند.

اِمانسیپاسیون در نفی بینش قدرت‌طلبانه و هیرارشیک از سیاست و مناسبات اجتماعی تبیین می‌شود و عمل می‌کند. یعنی در گُسَست از

«سیاستِ واقعاً موجود» که مسآله‌ی اصلی‌اش قدرت، دولت، حکومت و حاکمیت[6] است، که هدفش همواره باز تولید ساختار دولت و حاکمیت با هر نام و رسمی است: «حاکمیت ملی»، «حاکمیت مردمی» و غیره. قدرت و حاکمیتی که ناگزیر تمرکزگرا، اقتدارگرا و سلطه‌گر بر انسان است. رهایش به طور اساسی و جوهرین تنها می‌تواند ضد قدرت و حاکمیت باشد. به این معنا که قدرت و دولت را نه برای تسخیر، تحکیم و یا تقسیم و ترمیم، بلکه تنها از برای **زوال‌شان** موضوع کار نظری و عملی خود در مبارزه قرار می‌دهد.

امر رهایی، با رد اشکال منسوخ تحزب سنتی، که تا کنون در نمونه‌ی حزب - دولت برای رهبری و مدیریت سیستم‌ها عمل‌کرده و هم‌چنان می‌کند، در تکاپوی اختراع و ابداع شکل‌های نوینی از هم‌بستگی و مشارکت در خودمختاری، خودسازماندهی و خودگردانی است. در شکل‌هایی جنبشی، افقی، شبکه‌ای، انجمنی، کُمونی و غیر سلسله‌مراتبی. شکل نوین سازماندهیِ امروزی دارای چنان ساختاری باید باشد که شرایط مشارکت افراد و فعالان را به گونه‌ای برابرانه در آزادیِ دخالت‌گریِ نظری و عملی و در تصمیم‌گیریِ همگانی، با حفظ اختلاف‌ها، تضادها و تکبودی‌های‌شان فراهم سازد. این شکل‌های جدید سازماندهی، در حد شناخت کنونی ما، به گونه‌ای باید ایجاد شوند که به افراد و گرایش‌های مختلف امکان ایفای نقش خود به منزله‌ی کنشگران، دخالت‌گران و تصمیم‌گیرندگان مستقیم را بدهند. این همه، بدون واسطه و در شرایطی آزاد، برابر، دموکراتیک و بدون سلسله‌مراتب تشکیلاتی و بوروکراتیک. این گونه اشکال را خودِ شرکت‌کنندگان در جنبش‌های اجتماعی به‌وجود می‌آورند: از راه مشارکت، گفتگو، انجمن، مجمع عمومی و ایجاد مستقیم تشکل‌هایی مستقل از قدرت‌ها، نهادهای رسمی، دولت و احزاب.

از نگاه رهایی‌خواهی، «مردم» (Peuple People,)، چون پدیداری یکتا و یگانه، بلوکی واحد و منسجم، وجود ندارد و هر گز وجود نداشته است. همواره جمع انسان‌ها در فردیت‌های‌شان وجود دارند که بسیاران multitude می‌نامیم (مقوله‌ای برگرفته از نظریه‌ی تونی نِگری و مایکل هاردت، که ابتدا ماکیاول و اسپینوزا به کار بُرده‌اند). بسیاران، در تکبودی و چندگانگی، اشتراک‌ها و اختلاف‌ها، اتحادها و تضادها، با هم در یک جا زندگی و فعالیت می‌کنند و در زمانی معین، در لحظه‌هایی، در جریان تنش‌های اجتماعی، در متن رخداد[7] که وضع موجود را دگرگون می‌سازد، دست به مقاومت و مبارزه برای خواست‌هایی مشترک می‌زنند و در این راه

همسو و هم‌گرا می‌شوند. در این **لحظه‌های** جنبشِ **ویژه و نادر** است که بخشِ به پا خاسته‌ی جامعه برای تحقق اهدافی مشترک علیه سلطه‌ی حاکمان متحد می‌شود. اما این اتحاد آن‌ها چون تنی واحد همواره زودگذر و ناپایدار است و پس از پایان آزمون مشترک فرو می‌پاشد.

رهایش مدافع دموکراسی مستقیم یعنی مداخله‌ی بی‌واسطه‌ی مردمان در «امر عمومی» Res publica یا جمهور است. خواهان دموکراسی حقیقیِ است، که با «دموکراسی نمایندگی» در «دموکراسی‌های واقعاً موجودِ» کنونی در جهان متفاوت است. در نهایت هوادار «دموکراسی علیه دولت» است (فرمول مارکس در نقد فلسفه‌ی حق هگل). چنین امری، یعنی دمکراسی ضد دولت، از فرایند مبارزه برای دخالت‌گریِ رادیکال، از روند مبارزه‌ی هر چه گسترده‌تر و مستقیم‌ترِ مردمان در تکبودی و چندگانگی‌ِشان می‌گذرد: مشارکت آزادانه، داوطلبانه و برابرانه‌ی انسان‌ها در امور خود؛ اِعمال شیوه و روش خودگردانی و خود مدیریتی؛ دخالت‌گری و کنترل از پائین در همه‌ی امور اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، زیست‌بومی، فرهنگی... توسط شهروندان و مردمان در مناطق و مکان‌های مختلف، به گونه‌های غیر متمرکز، خودمختار یا فدراتیو. در این میان، دخالت گریِ جمعی، مشارکتی و مستقیمِ انسان‌ها در امور، «نمایندگی» یا «واگذار» نمی‌شود. اِمانسیپاسیون که به «امر عمومی» (جمهوریت) و دموکراسیِ مشارکتی و مستقیم (□□□□□ □□□□□ یونانی که «توانمندیِ مردمان» می‌نامیم) باور دارد و بر آن‌ها متکی است، در عین حال با دخالت دین در سیاست، با دین‌سالاری (تئوکراسی) و به طور کلی با هر گونه سلطه‌ی قدرت‌های بَرین چون مذهب ناسازگاریِ مطلق دارد. در رهایی از سلطه‌ی معنوی و سیاسیِ دین، مذهب و دین‌سالاری، لائیسیته چون نظریه و عمل «جدایی دولت و دین»، بخشی از فرایند اِمانسیپاسیون را تشکیل می‌دهد.

از نگاه اِمانسیپاسیون، دموکراسی، بدین سان، در حکومت، دولت، مجلس، نهادهای رسمی، انتخابات و از این دست تعریف نمی‌شود. دموکراسیِ رهایی‌خواهانه یعنی تلاش و پیکار انسان‌ها در بسیارگونگی‌شان، در اختلاف‌ها و تضادهایِ شان – که به رسمیت شناخته می‌شوند – برای رهایی از سلطه‌ها. این رهایی تنها می‌تواند امر خودِ آن‌ها، به دست آن‌ها و برای آن‌ها باشد. دموکراسی در معنای اداره‌ی امور خود توسط خود و برای خود به گونه‌ای مستقیم و بلاواسطه، فرایندِ بی‌پایانی است که همواره

مرزهای ساختگی و قانونیِ «دموکراسی نمایندگی» را به سوی دموکراسیِ هر چه مشارکتی‌تر، کامل‌تر و گسترده‌تر در هم می‌نَوَردد. این آن چیزی است که ما «دموکراتیزاسیونِ دموکراسی» می‌نامیم.

از نگاه سیاستِ رهایی، تئوری‌های مارکسیستیِ انقلاب بر اساس تعیین طبقه کارگر و حزب آن چون سوژه‌ی تاریخیِ انقلابی در راستای ماتریالیسم تاریخیِ یکخطی و جزمی، مردود و منسوخ می‌باشند. مارکسیسمِ کلاسیک، سوژه‌ی انقلابی را در مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا و به‌طور مشخص در طبقه کارگر صنعتی و حزب آن تبیین می‌کند. امروزه اما، با تغییرات ساختاری و تکنیکی در تولید و کار (نیروهای مولده)، با گسترش فزاینده کار غیرمادی[8] (ایده‌ی برگرفته از نِگری) و در نتیجه با ورود اقشار اجتماعیِ بیش از پیش جدید و گوناگون، که زیر سلطه‌ی زیست‌سیاست سرمایه‌دارانه به میدانِ مبارزه‌یِ ضدسیستمی روی می‌آورند… سوژه‌ی انقلابی در شکل مردمِ واحد یا طبقه به وجود نخواهد آمد. به طور کلی باید تئوریِ «سوژه» (سوژه انقلابی، تاریخی و از پیش تعیین شده) را کنار گذاشت. گفتیم که امروزه ما با بسیاران، با ویژگی‌هایِ‌شان رو به رو هستیم. مهم‌تر از همه این است که نیروهای اجتماعیِ دگرگون‌سازِ امروزی تنها و تنها در جریان فرایند مبارزه و عمل برای تغییرات انقلابی، یعنی در جریان «**رخداد**» اتفاقی و غیر قابل پیش‌بینی، شکل می‌گیرند. این نیروها واحد و همگون نیستند و **از پیش** بنا بر تعیینات اقتصادی، طبقاتی، تاریخی و غیره مشخص و معین نمی‌شوند. به طور خلاصه، این پرسش که نیروهای اجتماعی انقلابی کیانند، چگونه و با کدام خود – سازماندهیِ جنبشی، مشارکتی و دموکراتیک شکل می‌گیرند، پاسخ خود را تنها در فرایند خودِ عمل مبارزاتی رهایی‌خواهانه کسب خواهد کرد.

3- رهایش و دشمنانش

جنبش رهایی‌خواهی باید امروزه در چهار جبهه علیه توتالیتاریسم، پوپولیسم، ناسیونالیسم و دین‌سالاری مبارزه‌ی خود را به پیش بَرَد. این جریان‌های سلطه‌گرِ سیاسی- ایدئولوژیکی، در جهانِ سرمایه‌داریِ آشفته و پر تضادِ کنونیِ ما، به شدت رو به رشد و گسترش‌اند. تنها کافی‌ست نگاهی بی‌اندازیم به نمونه‌های پوپولیسم در آمریکا و اروپا، توتالیتاریسم در چین، ناسیونالیسم در

بسیاری از مناطق آسیا و آفریقا و سرانجام به گسترش جهانی دین‌سالاری و بنیادگرایی اسلامی که جمهوری اسلامی ایران تنها یک مورد آن است. این ها همه امروزه چالش‌های پیشاروی ِ راه ا ِمانسیپاسیون را تشکیل می‌دهند. در زیر، شناسه‌ها و ویژگی‌های هر یک را در خطوط کلی بَرمی‌شماریم.

توتالیتاریسم

آن گونه که در آلمان نازی، ایتالیای فاشیست و اتحاد شوروی سوسیالیستی و نمونه‌های مشابه دیگر در جهان مشاهده کرده‌ایم و امروزه نیز در چین و برخی دیکتاتوری‌ها مشاهده می‌کنیم، بنا بر دریافتی که هانّا ارنت از آن به دست داده است[9]، توتالیتاریسم را در شش ویژگی می‌توان از یک دیکتاتوری کلاسیک تمیز داد.

1- وجود توده‌ای انبوه و سلطه‌پذیر که در یک شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ِ تاریخی و خاص، خارج از تشکل‌های کلاسیک و در قالب‌هایی جدید توسط گروه حاکمیت سازماندهی می‌شود، آلت ِ دست قرار می‌گیرد و به پایگاه اجتماعی سیستم تبدیل می‌گردد.

2- اقتدار مطلق یک پیشوای کل و خطاناپذیر در شکل رهبر فرهمند و یا حزب واحد.

3- سلطه‌ی یک ایدئولوژی ِ دولتی، تمامت‌خواه، فراگیر، همه جا حاضر و بسیج‌کننده‌ی توده، که شاخص اصلی‌اش، سویه‌ی پیامبرانه و نجات‌بخش بر پایه‌ی اطلاعات و تبلیغات عوام‌فریبانه، کاذب و توطئه‌گرانه است.

4- کاربُرد قهر و خشونت رادیکال نسبت به مردم، اقلیت‌ها و هر مخالف واقعی یا بالقوه. ترور دولتی که از سوی پلیس مخفی، گروه‌های شبهه نظامی… ا ِعمال می‌شود.

5- نیروی کنترل و انتظامی که در تمام پهنه‌های مختلف زندگی اجتماعی و انسانی، خصوصی و عمومی، حرفه‌ای و غیره عمل می‌کند. زیر پا نهادن ِ کامل حقوق بشر، نبود پلورالیسم و سرکوب جامعه‌ی مدنی.

6- نظامی‌گری، جنگ‌افروزی و تجاوزگری. هژمونی‌طلبی ِ منطقه‌ای و

جهانی.

اِمانسیپاسیون چون امر رهایی‌خواهانه از هر گونه سلطه و تمامیت‌خواهی، تضادی آشتی‌ناپذیر با توتالیتاریسم دارد.

پوپولیسم

پوپولیسم، امروزه، یکی از جریان‌های اصلیِ سیاسی و انحرافی جهانِ ما را تشکیل می‌دهد. چون روندی نظری و عملی، چون سیستمی سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیکی، پوپولیسم توانسته است در بستر رشد بی‌عدالتی‌ها و نابرابری‌های دنیای سرمایه‌داری از یکسو و بحران عمومی «دموکراسیِ نمایندگی» از سوی دیگر، رشد و نموی بی‌سابقه پیدا کند.

پوپولیسم چون سبکی سیاسی، امروزه، در سراسر جهان، از غرب تا شرق، از شمال تا جنوب، راهنمای عملِ پاره‌ای حزب‌ها، جریان‌ها و جنبش‌هایی کمابیش بزرگ شده است. با ستم و سلطه‌ی سرمایه‌داری جهانی، با افول احزاب راست و چپ سنتی و به‌ویژه با فروکش سیستم‌های آلترناتیوی چون سوسیالیسم و سرانجام با رشد جنبش‌های اجتماعی ضدسیستمی که شوربختانه تا کنون موفق به بنیان بَدیلی ایجابی و اثباتی و به واقع دموکراتیک و رهایی‌خواهانه برای تغییر رادیکال وضع موجود نشده‌اند، امروزه ما با برآمدنِ جریان‌هایی رو به رو می‌باشیم که زیر پرچم «بیرون کردن دشمنان مردم»، «دفاع از پائینی‌ها علیه بالایی‌ها»، تقدیس «مردم» و تبلیغ کیش لیدری که صاحب تنها حقیقت مطلق است… وارد صحنه‌ی سیاسی برای استقرار سلطه‌ای جدید به جای سلطه‌ی موجود می‌شوند.

پوپولیسم، در هر گونه‌ی آن، چه راست افراطی یا چپ رادیکال، راه توتالیتاریسم، ناسیونالیسم و به طور کلی اقتدارگرایی و خودکامگی فردی یا گروهی را به نام «حکومت مردم»، «حاکمیت توده» و از این دست هموار می‌سازد. پوپولیسم پاسخی ساده‌گرایانه، عوام‌فریبانه و گمراه‌کننده به مشکلات فراوان و بغرنج اجتماعی، اقتصادی و سیاسیِ امروزِ جهان می‌دهد.

پوپولیسم چپ، که کمتر مورد تأمل قرار گرفته است، از درون چپ سنتی و ضدسرمایه‌داری برمی‌خیزد. این پوپولیسم، با گفتمانی ضدسیستمی و در پشتیبانی از خواست‌های «مردم» در برابر الیگارشی،

با نفی احزاب سنتی و با مبارزه علیه نئو لیبرالیسم، عمل می‌کند. از این رو، مقابله با آن از موضع سیاست رهایی بسی دشوار تر است تا با پوپولیسم راست افراطی که جنبه‌های فراوان نژادپرستانه و فاشیستی دارد. با این همه، بیش از پیش امروزه مشاهده می‌کنیم که کمتر مانعی پوپولیسم چپ را از پوپولیسم راست جدا می‌سازد و این دو جریان می‌توانند برای رسیدن به قدرت و اِعمال سلطه‌ای جدید به نام «مردم»، با هم کنار آیند.

پوپولیسم از این رو، و از آن جا که پاره‌ای از مفهوم‌ها و مقوله‌های اِمانسیپاسیون، دموکراسی مستقیم، برابری و غیره را می‌رُباید و در خدمت هدف‌های سلطه‌گرانه‌ی خود قرار می‌دهد، امروزه تبدیل به چالشی بزرگ برای تئوری و عمل رهایی‌خواهی شده است. در زیر، به منزله‌ی تعریفی از پوپولیسم، شش ویژگی اصلی آن را برمی‌شماریم.

1- سبک سیاست‌ورزیِ ویژه‌ای که «مردم» را به طور مستقیم و بدون واسطه مورد خطاب خود قرار می‌دهد: فراسوی نمایندگان انتخابی، احزاب، سندیکاها، انجمن‌ها و نهادها. این شیوه همراه است با کیش و تقدیس «مردم» و «مردم‌گرایی»، از راه فرمول‌هایی چون «حاکمیت مردم»، «فرهنگ مردم»، «منافع مردم»، «اقتصاد مردم»، «انقلاب مردم»، «مردم چه می‌خواهند» و از این دست. گویی «مردم» یکدست و لیدر پوپولیست سخنگوی او ست. در گونه‌ای از پوپولیسم، این روش سیاسی – ایدئولوژیکی خصلتی ناسیونالیستی پیدا می‌کند و از این رو ست که در این حالت از «ناسیونال - پوپولیسم» نیز سخن رانده می‌شود. و این در حالی‌ست که در گفتمان پوپولیستیِ چپ، اصطلاحات «مردم» و «مردمی» همان نقش تقدس‌گونه و بَرینی را بازی می‌کنند که «پرولتاریا» و «پرولتری» در ایدئولوژی چپ سنتی و مارکسیسم کلاسیک بر عهده دراند.

2- نقش بی‌اندازه اساسی و تعیین‌کننده‌ی وجود راهبر یا لیدر فرهمند با حضوری فراگیر در صحنه‌ی سیاسی و با برخورداری از توانائیِ بالا در کاربُردِ فن سخنوری، عوام‌فریبی، سازماندهی و بسیج توده.

3- ایدئولوژی و تبلیغات پیامبرانه، مسیحایی[10]، نجات‌بخشانه، فرجام‌شناسیک و دوگانه‌انگار (مانویستی).

4- اشغال جای خالیِ سوژه انقلابی و تاریخی توسط «مردمی» که باید

«ایجاد» و «ساخته» شود. خواست‌های گوناگون و متفاوتِ آن‌ها باید به «خواستی» واحد و مشترک درآید، در راستای اهداف اقتدارگرانه‌ی تشکیلاتی که زیر فرمان و کنترل مطلق لیدر باید عمل کند. از این نگاه به سیاست و سیاست‌ورزی بر مبنای نقش برتر و بَرینِ لیدر و رهبری او بر تشکیلات و جامعه، تفاوتی چندان میان پوپولیسم و توتالیتاریسم وجود ندارد.

5- گفتمانی «ضدسیستمی» که سیاست‌مدارانِ حکومتی سابق و کنونی، نمایندگان مجلس، نهادها، نخبگان، روشنفکران، رسانه‌ها و مطبوعات را به عنوان دشمنان «مردم» و مسئولان شوربختی‌ِشان، مورد هدف و ستیز خود قرار می‌دهد.

6- گفتمانی ملی‌گرا (ناسیونالیستی) و هویت‌گرا در ضدیت با جهانی شدن و جهان‌روایی.

با توجه به ویژگی‌هایی که برشمردیم، نظریه و عملکرد پوپولیسم، از هر سویی که بنگریم، چه در شکل راست افرطی یا چپ رادیکال، تضادی بنیادین با نظریه و عملکرد رهایی‌خواهانه دارند.

ناسیونالیسم

ناسیونالیسم، سیستمی ایدئولوژیکی است که هویت ملی، اتنیکی و یا نژادی را در اساس بنیادین و راهنمای عمل سیاسی و اجتماعی خود قرار می‌دهد. با افول دولت-ملت‌ها، جهانی‌شدن و تشدید اختلاف‌ها و تضادها میان مناطق، ملت‌ها، اتنی‌ها و اقوام مختلف در یک کشور یا منطقه و یا میان کشورها و مناطق، و در اثر وجود نابرابری‌ها، تجاوزها و سلطه‌ها… امروزه ما با رشد و گسترش ناسیونالیسم و جنبش‌های ناسیونالیستی از هر سو روبه‌رو می‌باشیم. ناسیونالیسم انسان‌ها را بر مبنای هویت ملی، اتنیکی و قومیِ شان تقسیم و جدا می‌سازد و در نتیجه، هم‌چون توتالیتاریسم و پوپولیسم اما به گونه‌ای دیگر، سلطه و نابرابری و تبعیض را تشدید می‌کند. ناسیونالیسم انسان‌ها را در برابری، بسیارگونگی و تکبودی‌ها یعنی در ویژگی‌های فرهنگی، زبانی، مذهبی، ملیتی، اتنیکی، قومی، کشوری، منطقه‌ای و غیره‌ی‌شان به رسمیت نمی‌شناسد. تمایزگذاریِ ملی، ملیتی، اتنیکی… در ناسیونالیسم، عامل برتری و سلطه‌گری بخشی از مردمان بر بخشی دیگر می‌شود، برانگیزنده‌ی جنگ و تجاوزگری در جهان می‌گردد. از این روست که ناسیونالیسم و

اِمانسیپاسیون با هم ناسازگاری گوهرین دارند.

دین‌سالاری

دین‌سالاری یا تئوکراسی یکی دیگر از دشمنان امروز جنبش رهایی‌خواهی است. گرایش عمومی و مشترک ادیان و مذاهب، در درازای تاریخ، همواره سیادتِ فراگیر و تام و تمام بر امور دنیوی و انسانی بوده است. تئوکراسی یعنی حاکمیت مطلق و انحصاری دین و دستگاه دین (کشیشان و کلیسا در مسیحیت، روحانیت و مساجد در اسلام و غیره) بر همه ی امور اجتماعی و سیاسی، فردی و جمعی. نمونه‌ی بارز ایرانِ پس از انقلاب 57 و استقرار جمهوری اسلامی در این کشور نشان می‌دهد که چگونه دین‌سالاری یک سیستمِ سیاسی – ایدئولوژیکیِ تمامیت‌گرا ست (از نوع توتالیتاریسم اما با سلاح مذهب و دستگاه آن) و می‌تواند کلیت جامعه را زیر سلطه‌ی خود قرار دهد. انسان‌ها، در چنین نظامی و در هیچ جای آن، آزاد و صاحب اختیار و قدرتِ مستقل و خودمختار در اداره‌ی امور و تعیین سرنوشت خود نیستند. و این همانا موضوعی است که اِمانسیپاسیون را در تضادی آشتی‌ناپذیر با دین‌سالاری قرار می‌دهد.

4- نتیجه‌گیری: فرایند «دگرگون شدن انقلابی»

رهایش را گفتیم که محصول گُسَست از دو گونه سیستم سوسیالیستیِ تاریخی است، که امروزه دیگر پاسخ‌گوی اوضاع و احوال دنیای ما نبوده و باطل می‌باشند. اشاره کردیم که اِمانسیپاسیون خود را فرایند رهایی از سلطه‌ها چون قدرت‌ها، دولت، حکومت، حاکمیت، سرمایه، مالکیت، حزب-دولت وغیره تعریف و تبیین می‌کند. رهایش، بدین‌سان، مشارکت و همبستگی بسیاران است، در تضادها و تکبودی‌های‌شان، برای ایجاد یک شکل زندگی مکفی، در این جا و از هم اکنون، در آزادی، برابری، خودمختاری، خودگردانی و حفاظت از محیط زیست. در این دیدگاه، نه «مردمی» یگانه و متحد وجود دارد و نه «سوژه» انقلابی یا تاریخیِ تعیین شده از پیش در شکل طبقه، حزب، لیدر یا خطیب. در این جا هم‌چنین برنامه و سازوکار برای «انقلاب موعود»، تصرف قدرت و اِعمال حاکمیت و سلطه‌ای جدید وجود ندارد. با این ویژگی‌ها، اِمانسیپاسیون امروزه در برابر توتالیتاریسم، پوپولیسم، ناسیونالیسم و دین‌سالاری، که همگی

سیستم‌هایی سلطه‌گر هستند، قرار می‌گیرد. در چالش با آن‌هاست که رهایی‌خواهی باید خود را متمایز سازد و به گونه‌ای ایجابی تبیین و تعریف کند. رهایش، در یک کلام، پدیداری است که می‌توان آن را فرایند پایدار و پایان‌ناپذیر «دگرگون شدن انقلابی»[12] دانست.

اِمانسیپاسیون، که از امروز باید آغاز شود و نه در فردایی نامعلوم، امری طولانی، بغرنج و نامحتوم و در حقیقت گونه‌ای «شرط‌بندیِ» پاسکالی است. با این حال اما، بی‌گمان می‌ارزد که انسان‌ها به خاطر آن تلاش و مبارزه کنند.

پانوشت‌ها

واژه‌های خارجی به زبان فرانسه است

1- اِمانسیپاسیون : Émancipation

2– تکبودی : singularité

3– جهانی شدن : globalisation, mondialisation

4- دولت، در هر جای این نوشتار، معادل État (به فرانسوی)، State (به انگلیسی) و Staat (به آلمانی) است، که شامل سه قوای اجرایی، قضایی و مقننه می شود. با حکومت Gouvernement اشتباه نشود.

5- زیست‌سیاسی : Biopolitique

6- حاکمیت : Souveraineté (فرانسه)، Sovereignty (انگلیسی) و Herrschaft یا Höchste Gewalt (آلمانی).

7- رخداد : Événement

8- کار غیر مادی : Travail immatériel

9– هانّا آرنت، در □□□□□ □□□□□□□□ – رجوع کنید به کتاب‌نامه.

10– مسیحایی : Messianic

11 – دولت – ملت : État-nation

12- دگرگون شدن انقلابی : Devenir révolutionnaire

کتابنامه به فرانسه

1. **Alain Badiou**, *Vingt-quatre notes sur les usages du mot « peuple »*. **Qu’est-ce qu’un peuple ?** Fabrique, 2013.
2. **Judith Butler**, *« Nous, le peuple » : Réflexions sur la liberté de réunion*. **Qu’est-ce qu’un peuple ?**
3. **Jacques Rancière**. *L’introuvable populisme*. **Qu’est-ce qu’un peuple ?**
4. **Michael Haerdt – Antonio Negri**. *Empire*. Fait et cause. 2000.
5. **Michael Haerdt – Antonio Negri**. *Multitude*. Fait et cause. 2000.
6. **Michael Haerdt – Antonio Negri**. *Commonwealth*. Fait et cause. 2000.
7. **Pierre-André Taguieff**. *L’illusion populiste. Essai sur les démagogies de l’âge démocratique*. Flammarion 2002.
8. **Enesto Laclau**. *La raison populiste*. Seuil. 2005.
9. **Étienne Balibar**. *La proposition de l’Égaliberté*. Puf 2012.
10. **Gérard Bras**. *Les voies du peuple. Éléments d’une histoire conceptuelle*. Éditions Amesterdam, 2018.
11. **Catherine Colliot-Thélène – Florent Guénard**. *Peuples et populisme,* Puf, 2014.
12. **Enesto Laclau – Chantal Mouffe**. *Hégémonie et statégie socialiste,* Les solitaires intempestifs, 2009.
13. **Hannah Arendt**. Le *système totalitaire*, Éditions du Seuil, 1972.

شیدان وثیق

آذر 1399 – نوامبر 2020

cvassigh@wanadoo.fr

مردم به کدام سو میروند؟ اپوزیسیون به کدام سو میرود؟

سالگرد آبان

حسن بهگر

شورش آبان قابل پیش بینی بود چرا که مدتها بود مطالبات بنیادی مردم انباشته شده بود و رژیم راه حلی برای آنها نداشت و از آنجا که هیچ جامعه ای را نمی توان به مدت دراز با سرکوب و زور اداره کرد، شورش و انقلاب اجتناب ناپذیر می شود. در طی این سال ها شاهد خودسوزی های بسیاری از هموطنان در اثر استیصال و فقر بوده ایم. طبیعی است مردمی که خودشان را می سوزانند، به آتش زدن بانک ها و مراکز دولتی و غیره بپردازند چون چیزی برای از دست دادن ندارند.

شورش های دیگری هم در پی خواهد آمد، ولی مشکلی در پیش روست:

اپوزیسیون برانداز دو پارچه است. بخشی از آن که وابسته به دولت های خارجی است مدعیست که خواستار آزادی مردم ایران است، ولی حاضر است با شورش و تخریب یا حتی جنگ داخلی به مقصد خود برسد که معلوم نیست اینطوری از ایران چه خواهد ماند. نتیجه ی کار های این دسته فقط ناامنی و خونریزی و برادرکشی و بدتر شدن اوضاع و سرانجام تکه پاره شدن ایران است.

اپوزیسیون مستقل برانداز با سازماندهی و برنامه ریزی و با داشتن رهبری خواستار پرهیز از جنگ داخلی و تخریب و هرج و مرج است تا جامعه دوباره تعادل خود را در یک جمهوری دموکراتیک و لائیک بازیابد.

در شورش آبان 98 گران شدن بنزین بهانه ای بود تا انفجار صورت پذیرد و چاشنی آن عمدتاً در محلات کارگری و فقیرنشین شهری یعنی بین همان مستضعفان عمل کرد. بین مردمی که رژیم با ادعای حمایت از آنها بر سر کار آمده. این نکته ای است که رژیم خود آن را دریافته و احساس خطر کرده است. حاشیه نشین هایی که حکومت فعلی را بر سر کار آوردند امروز انبوه تر از گذشته علیه این حکومت برخاسته اند.

شرکت ملی پخش فراوردههای نفتی ایران، بدون اطلاع و اعلام قبلی، در نیمهشب 24 آبان 1398 افزایش قیمت را اعلام کرد، روحانی سرپرست امنیت ملی و تیمش هم مدعی شدند که از هیچ چیز خبر نداشته اند! ولی باید گفت که از یک سو رژیم انتظار چنین شورشی را داشت و از سوی دیگر مدت ها بحث گران شدن بنزین بین مردم در جریان بود و برخی مسئولان آن را تکذیب می کردند و اطمینان می دادند که فعلاً خبری نیست. ظاهراً رژیم از روی قصد افزایش قیمت بنزین را در زمانی که مردم آماده انفجار بودند، اعلام کرد تا پیش از آن که این نارضایتی ها سر و سامان بگیرد و شکل درست و برنامه ای بیابد، در نطفه خفه اش کند. مردم به خیابان ها ریختند و خشم خود را بر سر شیشه های بانک ها و آتش زدن پمپ بنزین و غیره در آوردند و رژیم مستقیماً مردم را با سلاح های جنگی و به صورت مستقیم مورد هدف قرار داد و کشتار کرد. برنده، لااقل به طور موضعی، حکومت بود.

این را هم باید گفت که امروز دخالت خارجی یعنی عربستان سعودی به ویژه در شورش ماههشهر، بیش از پیش آشکار شده است. وقتی که گروه ها و سازمان های سیاسی مفقودند شبکه های مجازی و شبکه های تلفنی

جای آنها را می گیرند و به همین سبب نهادهای امنیتی ایران با ارسال پیامکهای تهدیدآمیز به مشترکین تلفنها مردم را از شرکت در تظاهرات برحذر داشتند.

تصاویر بجا مانده نشان میدهد که نیروهای سپاه پاسداران با استفاده از سلاحهای نیمه سنگین جنگی، همچون دوشکا و تیربار، معترضان را هدف قرار دادند.

کشته شدگان این شورش بین 304 تا 1500 تن گزارش شده است. بیشتر قربانیانی که عفو بینالملل مرگ آنها را ثبت کرده، بر اثر اصابت گلوله به ناحیه سر، قلب، گردن و سایر ارگانهای حیاتی بدن کشته شدهاند که به معنی آن است که نیروهای امنیتی به قصد کشت، آنها را زدهاند. اعتراضات حق طلبانه مردم بی دفاع به گرانی بنزین مستوجب پاسخی چنین خشن و بیرحمانه از جانب رژیم نبود و سبب این واکنش بی حساب و کتاب،باید هراس رژیم از فروپاشی خود دانست و رژیمی که نمی داند که کشتار مردم بی دفاع برای اعتراض به گرانی های کمر شکن فقط مرگش را تسریع خواهد کرد.

گفتیم اپوزیسیون و رژیم هر دو انتظار شورش را داشتند و رژیم دانسته شورش را با اعلام گران کردن بنزین کلید زد . ولی چرا باید اپوزیسیون مستقل در این دام بیفتد؟

آیا آنهایی که به این شورش بدون برنامه و سازماندهی دامن زدند حاضر هستند مسئولیت این کشته شدگان را هم برعهده بگیرند؟

گذشته از آن، بدترین پیامد این اقدام نابجا، نومید کردن مردم از شرکت در تظاهرات بود که هر بار دستاوردی جز تلفات بسیار ندارد. بی محابا مردم را به مسلخ فرستادن، هم تلفات زیاد دارد، هم بی نتیجه است و هم امید را در مردم می کشد.

به رغم داشتن منشأ اقتصادی، بعد سیاسی این اعتراضات بود که مهم بود. در این اعتراضات شعارهایی از قبیل «توپ، تانک، فشفشه، آخوند باید گم بشه، جمهوری اسلامی؛ نمیخوایم نمیخوایم، جمهوری اسلامی، نابود باید گردد، ننگ ما، ننگ ما، رهبر الدنگ ما، حکومت سپاهی نمیخوایم، نمیخوایم ، سپاه بیکفایت عامل قتل ملت » داده شد که خشم و نفرت مردم را از حکومت دینی و ملایان نشان می داد. بیهوده نبود که برخی مراکز از قبیل مدرسه علمیه زنان کوثر کرج، المهدی اهواز، زینبیه اصفهان، خاتمالانبیأ شیراز، سفیران هدایت شیراز، امام حسن شهر گویم، حوزه علمیهٔ شهرستان کازرون، مصلی و

دفتر امام جمعهٔ شهر قدس، دفتر امام جمعهٔ شهر صدرا، دفتر و بیت نمایندهٔ ولی فقیه در یزد و امام جمعه بندر امام مورد حمله قرار گرفتند و برخی از این مکانها توسط معترضان به آتش کشیده شد.

اگر قرار است از اشتباهاتمان چیزی یاد بگیریم تا بلکه به جایی برسیم، چند نکته را از یاد نبریم

. اول از همه اینکه مردم را بی حساب و تجهیز نکرده به خیابان نمی فرستند. خیال نکنیم که همین شلوغ شدن کافیست تا این رژیم را بیاندازد و جایش چیزی بیاورد که مطلوب ماست.

دوم اینکه هر جا رژیم پرووکاسیون کرد نمی باید واکنش نشان داد. ابتکار عمل باید دست ما باشد نه رژیم. نباید گذاشت رژیم هر جا خودش خواست و انتخاب کرد، ما را به نبرد وادارد. ما باید انتخاب کنیم، نه رژیم. آ

آخر از همه هم اینکه حتی اگر مردم هم به دعواهای جنبی و به هر حال غیر سیاسی تمایل دارند یا می پردازند، ما که مدعی راهنمایی آنها هستیم باید حواسمان باشد که اصل کار سیاسی است و مردم را به این سو ببریم. نه اینکه از مردم عقب بمانیم و وقتی خود آنها به نمادهای فضولی مذهب حمله می برند، ما یک چیز دیگر بگوییم. کار نباید بر عکس شود. نه باید دنبال هر حرکت خودجوشی راه بیافتیم و تأییدش کنیم و نه اینکه در مقابله با مذهب سیاستگر از مردم عقب بمانیم.

به هر حال، این اعتراضات راهنمای خوبی است برای اپوزیسیون مستقل تا با سازماندهی مناسب، بر اصل دموکراسی و جمهوریت و به ویژه لائیسیته پافشاری کند و رهبری را بدست بگیرد.

۲۷ آبان ۱۳۹۹

17 – 11 – 2020

اینترنت خاموش، کشتار بی‌صدا

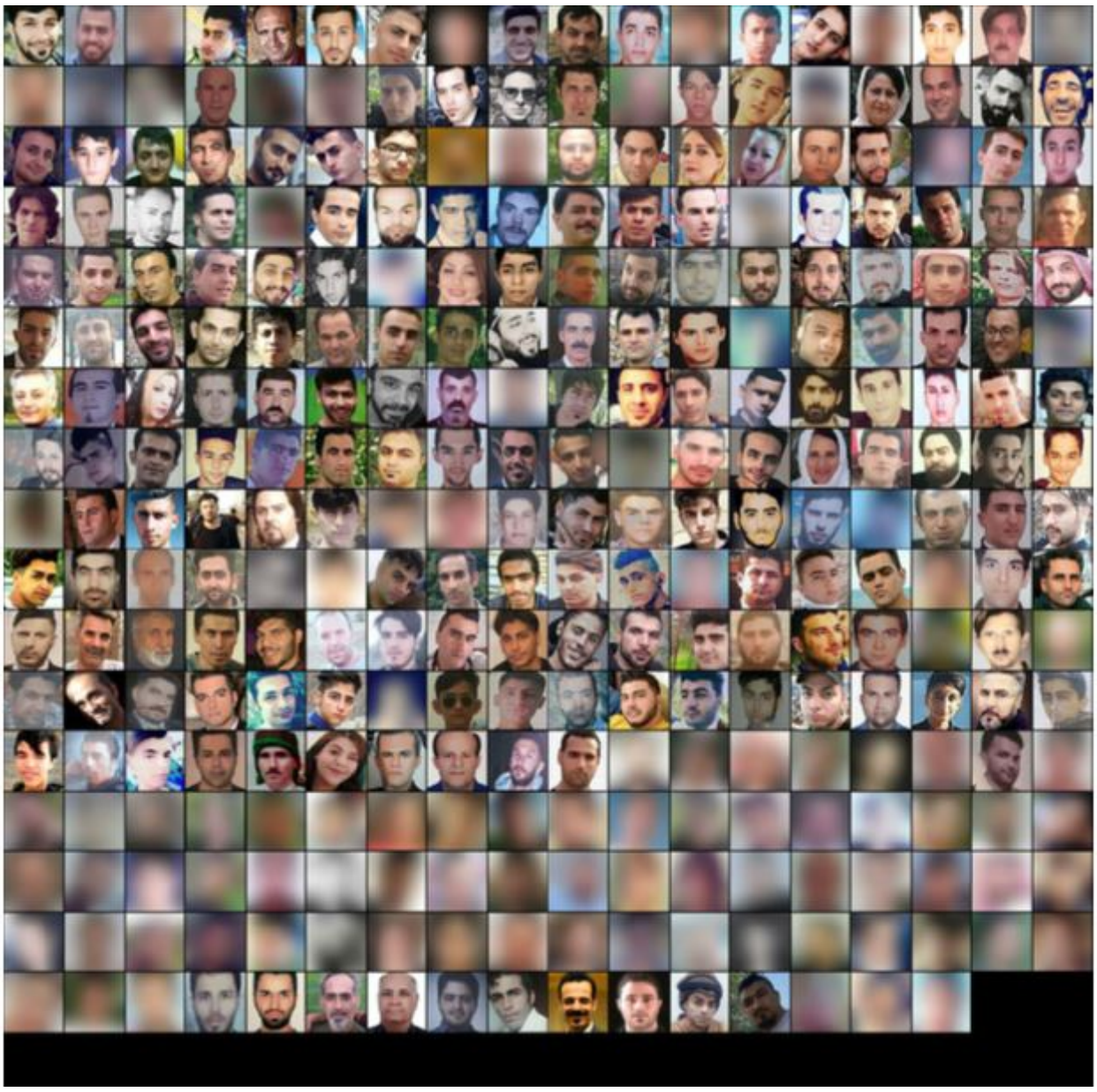

قطعی اینترنت در اعتراضات آبام 98 در ایران

گزارشی ار عفو بین‌بین‌الملل

برای خوانش گزارش در فرمات پی دی اف روی تصویر بالا و یا این سطر کلیک کنید.

قطعیِ تقریباً کامل اینترنت در ایران در آبان 98، حق مردم برای آزادی بیان و تجمعات مسالمت آمیز را زیر پا گذاشت. این قطعی کمک کرد که روی موارد جدی نقض حقوق بشر، از جمله کشتار معترضان و عابران، رفتارهای بیرحمانه و غیر انسانی، و استفاده مفرط از قوه‌ی قهریه، سرپوش گذاشته شود.

به مناسبت سالگرد اعتراضات مردمی آبان ۹۸

بیانیه‌ی کانون نویسندگان ایران

شنبه ۲۴ آبان ۱۳۹۹ – ۱۴ نوامبر ۲۰۲۰

پایمال کردن حق آزادی بیان و سرکوب اعتراض‌های مردم در کشور ما پدیده‌ای نوظهور نیست. جمهوری اسلامی بیش از چهل سال به جای به رسمیت شناختن حق آزادی اندیشه و بیان، حق تأسیس تشکل‌های صنفی مستقل و حق برگزاری تجمع‌های اعتراضی مسالمت‌آمیز، همواره شیوه‌ی اعمال فشار، بگیر و ببند و سرکوب را در پیش گرفته است.

سرکوب خشونت‌بار اعتراضات گسترده‌ی مردم در آبان ماه سال گذشته و کشته و مجروح شدن صدها نفر و بازداشت هزاران نفر، که تنی چند از آنان به چوبه‌ی دار سپرده شدند، تعدادی از آن‌ها هنوز در زندان‌اند و برای تعدادی دیگر حکم اعدام صادر شده است، نشانه‌ی آشکار نقض بدیهی‌ترین حقوق انسانی، یعنی حق آزادی بیان است.

حکومت نه تنها حق آزادی بیان مردم را به شکلی فجیع سرکوب کرده بلکه همچون موارد مشابه، راه دادخواهی را بر بازداشت‌شدگان و خانواده‌های قربانیان بسته و حتی حق سوگواری آنان را نیز به شیوه‌های مختلف سلب کرده است.

آنان که در آبان خونین ۹۸ به خیابان‌ها آمدند آیا جز این بود که

می‌خواستند رنج‌ها و خواسته‌های خود را بیان کنند؟

از آبان ِ گذشته تا به امروز نه تنها بهبودی در شرایط زندگی و معیشت مردم ایجاد نشده، بلکه وضع به مراتب بدتر و غیرقابل تحمل‌تر شده است. شانه‌های مردم زیر فشار جانفرسای گرانی خرد شده و سقوط سرسام‌آور ارزش پول ملی در یک سال گذشته مردم فقیر را فقیرتر کرده و بسیاری دیگر را به زیر خط فقر رانده است. در چنین شرایطی بدیهی است که خواسته‌های مردم در آبان گذشته همچنان به قوت خود باقی باشد و مردمی که جانشان به لب رسیده و هیچ چشم‌انداز روشنی پیش روی خود نمی‌بینند، زبان به اعتراض بگشایند و مطالبات‌شان را بیان و حتی فریاد کنند. اما آنچه در ماه‌های اخیر شاهد آن بودیم حکایت از آن دارد که حاکمیت به جای تسلیم شدن در برابر خواست مردم، بر آن است که با اعمال خفقان عمومی و سانسور رسانه‌ها و صداهای مستقل بر واقعیت موجود سرپوش بگذارد.

مواردی چون افزایش فشار بر تشکل‌های مستقل دانشجویی و فعالین صنفی و سندیکایی و مدنی، ایجاد محدودیت‌های بیشتر برای رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی، بازداشت‌های گسترده‌ی روزنامه‌نگاران و نویسندگان، از جمله سه عضو کانون نویسندگان ایران (رضا خندان مهابادی، بکتاش آبتین و کیوان باژن)، صدور حکم‌های سنگین برای بازداشت‌شدگان اعتراضات دی ماه ۹۶ و آبان ۹۸، بازداشت معترضان به ساقط کردن هواپیمای مسافربری و تهدید تعدادی از آنان که دست از دادخواهی برنداشته‌اند، تشکیل گشت به اصطلاح امنیتی محله‌ها، افزایش فشار امنیتی بر خانواده‌های معترضان و قربانیان در آستانه‌ی سالگرد آبان ۹۸ و… همگی نشان از آن دارد که سیاست‌گذاران کشور کماکان راه ِ بستن دهان منتقدان و سرکوب مردم معترض را در پیش گرفته‌اند.

کانون نویسندگان ایران در سالگرد آبان ۹۸ بار دیگر حمایت خود را از حق اعتراض مردم و حق دادخواهی خانواده‌های قربانیان و زندانیان آبان ۹۸ و دی ۹۶ اعلام می‌کند و به حکومت هشدار می‌دهد که به سیاست ارعاب و سرکوب معترضان و آزادی‌خواهان پایان دهد و همه‌ی زندانیان عقیدتی و سیاسی را بی‌قید و شرط آزاد کند.

کانون نویسندگان ایران
۲۴ آبان ۱۳۹۸